

غمگین مباش مردم هر چه می خواهند بگویند

و صحبت‌ها اهمیتی ندارد، زمانی که امام تو از تو راضی و خشنود باشد، هیچ جای نگرانی و ناراحتی وجود ندارد. ای یونس! سعی کن همیشه با مردم به مقدار کمال و معرفت آنان سخن بگویی و معارف الهی را برایشان بیان نمایی و از طرح مطالب و مسائلی که نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند، خودداری کن.

ای یونس! هنگامی که تو در گرانمایی را در دست خویش داری و مردم بگویند سنگ یا کلوخی در دست تو است یا آنکه سنگی در دست تو باشد و مردم بگویند در گرانمایی در دست داری، گفتار مردم چه تأثیری در اعتقادات و افکار تو خواهد داشت؟ آیا از چنین افکار و گفتار مردم، سود یا زیانی به تو می‌رسد؟

یونس با صحبت‌های آن حضرت، آرامش یافت و گفت: خیر، سخنان آنها هیچ اهمیتی برام ندارد.

امام رضا(ع) بار دیگر یونس را مخاطب قرار داد و فرمود: ای یونس! بنابراین چنانچه راه صحیح را شناخته، همچنین حقیقت را درک کرده باشی و نیز امام تو از تو راضی باشد، نباید افکار و گفتار مردم در روحیه، اعتقادات و افکار تو کمترین تأثیری داشته باشد. مردم هر چه می‌خواهند، بگویند.

منبع: کتاب «بحار الانوار»

محمدباقر مجلسی معروف به علامه مجلسی، جلد ۲، ص ۵۶، حدیث ۵.

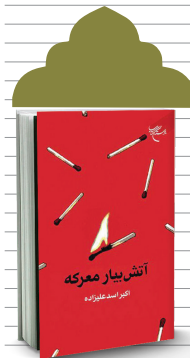
روزی عده‌ای از دوستان امام رضا(ع) در منزل آن حضرت جمع شده بودند و یونس بن عبدالرحمن هم که از افراد مورد اعتماد آن حضرت و از شخصیت‌های ارزنده بود، در جمع ایشان حضور داشت. هنگامی که آنان مشغول صحبت و مذاکره بودند، ناگهان گروهی از اهالی بصره اجازه ورود خواستند.

امام به یونس گفت: «داخل فلان اتاق برو و مواظب باش هیچ‌گونه عکس‌العملی از خودت نشان ندهی؛ مگر آنکه به تو اجازه داده شود.»

آنگاه حضرت اجازه داد و اهالی بصره وارد شدند. آنان علیه یونس به سخن چینی و ناسزاگویی پرداختند.

در این بین حضرت رضا(ع) سر مبارک خود را پایین انداخته و هیچ سخنی نمی‌گفت و عکس‌العملی از خود نشان نمی‌داد تا اینکه اهالی بصره بلند شدند، خداحافظی کردند و از نزد آن حضرت خارج شدند. بعد از آن، حضرت اجازه داد تا یونس از اتاق بیرون آید.

یونس با حالتی غمگین و چشمی گریان وارد شد، آن حضرت را مخاطب قرار داد و گفت: یابن رسول الله! فدایت گردم، من با چنین افرادی معاشرت دارم، در حالی که نمی‌دانستم درباره من چنان خواهند گفت و چنین نسبت‌هایی را به من می‌دهند. امام رضا(ع) با ملاطفت و مهربانی، یونس بن عبدالرحمن را مورد خطاب قرار داد و گفت: ای یونس! غمگین مباش، مردم هر چه می‌خواهند بگویند، اینگونه مسائل



آتش بیار معرکه

کتاب «آتش بیار معرکه» به قلم اکبر اسدعلیزاده، اثری در نکوته‌نسخن چینی است که از سوی مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب، پژوهشی درباره سخن چینی و آثار و پیامدهای آن محسوب می‌شود که درباره موضوعاتی چون حرمت سخن چینی و راه‌های مقابله و درمان سخن چینی تألیف شده است. کتاب حاضر در ۱۳ فصل تألیف شده است؛ بخش اول این اثر به بحث کلیات اشاره دارد که در ۴ فصل مفهوم‌شناسی، ابعاد سخن چینی، رابطه سخن چینی با غیبت و دروغ و گناهان و علل سخن چینی تنظیم شده است. نویسنده این اثر، بخش دوم را به مسئله «حرمت سخن چینی» اختصاص داده است که در ۳ فصل به حرمت سخن چینی در آیات و روایات و فلسفه حرمت سخن چینی می‌پردازد. بخش سوم کتاب «آتش بیار معرکه» با عنوان «راه‌های مقابله و درمان سخن چینی» تألیف شده که مشتمل بر ۲ فصل راه‌های مقابله با سخن چینی (از جمله تصدیق نکردن سخن نام (سخن چین)، ارشاد و نصیحت نام، نهی از سخن نام و نپذیرفتن آن) و راه‌های درمان سخن چینی (اعم از تشویق نام برای ترک، تعلیم و تربیت اسلامی، توبه و انابه، به یاد آوردن عقوبات اخروی) است. چهارمین و آخرین بخش از این اثر، آثار و تبعات سخن چینی را در ۴ فصل مورد بررسی قرار می‌دهد. مطالب این کتاب تأکید دارد که سخن چینی به معنای باز کردن سخنان فردی نزد دیگری به قصد برهم زدن روابط دوستانه آنان است؛ البته سخن چینی به گفتار محدود نمی‌شود و نوشتن یا اشاره‌ها نیز دربر می‌گیرد؛ همچنین پرده برداشتن از چیزهایی را که شخص علاقه به آشکار شدنشان ندارد، سخن چینی می‌گویند.

سوگند یاد کن تا

وقتی پزشک من زنده است، حرفی نرنی

در یکی از سفرها که سیدمحمدحسن میرزای شیرازی، معروف به میرزای شیرازی بزرگ، از فقها و مراجع تقلید در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری به زیارت مکه و مدینه رفته بود، چشم او آب آورد، به همین دلیل، پزشکی برای مداوای چشم او اقدام کرد و عمل «میل زدن چشم» را انجام داد (درمان انسداد مجرای اشکی با پروبینگ یا همان میل زدن چشم). وقتی که میرزای بزرگ از سفر برگشت، شیخ محمد کاظم شیرازی به عبادت او رفت و حال وی را پرسید. میرزای بزرگ از او تشکر و از خداوند سپاسگزاری و شکر نعمت کرد ولی شیخ محمد کاظم شیرازی احساس کرد که میرزای بزرگ در ناحیه چشم دردی دارد که از آن درد به خود می‌پیچد ولی چیزی نمی‌گوید.

شیخ محمد کاظم شیرازی از میرزای بزرگ خواهش کرد که درد خود را بگویند.

میرزای شیرازی گفت: «سوگند یاد کن تا وقتی که پزشک من زنده است، در این باره حرفی نخواهی زد.»

شیخ محمد کاظم شیرازی هم سوگند یاد کرد.

پس از آن، میرزای شیرازی گفت: «آن موقع که پزشک عمل میل زدن به چشم من را انجام داد، من خودم فهمیدم که او اشتباه کرده و چشم من کور شده است، ولی اگر آن موقع می‌گفتم، عقیده مردم از او سلب می‌شد و شاید مردم نسبت به او اهانت می‌کردند. از این جهت به او گفتم، از عمل شما راضی‌ام و به او نگفتم که چشمم نمی‌بیند.»

منبع: کتاب «داستان‌های شگفت»، عبدالحسین دستغیب

